

# قصه‌هایم برای تو

گزارشی از نخستین همایش قصه‌گویی  
مؤسسه کشوری مهد قرآن

## اشاره

«ما نیکوترین قصه‌ها را از طریق وحی و فرستادن این قرآن برای تو بازگو می‌کنیم، هر چند پیش از این، از آن غافل بودی». این آیه سوم سوره یوسف است پیامبری که سرگذشتش را قرآن برای ما بازگو می‌کند. کتاب مقدس ما که قصه‌های فراوان دیگری را هم در دل خود جای داده است. همین نکته کافی است تا به اهمیت قصه و قصه‌گویی در مسائل تربیتی پی ببریم. حالا به همت مؤسسه کشوری مهد قرآن والدین و مربیان مهد در سالن همایش این مؤسسه جمع شدند تا با کارشناسان عرصه قصه و شعر گفت‌وگو کنند و قصه و شعر بشنوند.

وقتی همایش شروع می‌شود مسعود تهرانی فرجاد، معاون تخصصی کودک و نوجوان مهد قرآن، درباره اهمیت قصه و قصه‌گویی می‌گوید. مادران و مربیانی که چند ردیف جلو سالن همایش را پر کرده‌اند، مخاطب تهرانی هستند. او از قرآن یاد می‌کند که «احسن القصص» است و درباره اینکه چرا باید برای کودکان قصه بگوییم، توضیح می‌دهد: «نکته‌ای که خیلی حائز اهمیت است و لازم است به آن توجه کنیم، اهمیت قصه‌گویی و چگونگی تعامل ما با کودکان است. اینکه بتوانیم از محمل قصه - که سابقه تاریخی دارد - استفاده کنیم؛ قصه‌های سینه به سینه نقل شده و قصه‌های مادر بزرگ‌ها و قصه‌های عبرت‌آموزی که هر بار برای بچه‌ها گفته شود حتی اگر تکراری باشد برایشان شیرین و جذاب است. به شما خانواده‌هایی که تشریف آوردید تبریک می‌گویم؛ چون این یعنی اینکه دغدغه دارید. نکته دیگر اینکه اساساً چرا برای کودکان قصه بگوییم؟ چیزی که بسیار اهمیت دارد دنیایی است که کودک در آن تخیل می‌کند و خلاقیتی که در کودک به وجود می‌آورد. خلاقیت است که آینده خوبی را برای کودک رقم می‌زند. باید به الگوسازی‌ها و الگوبرداری‌هایی که کودک از قصه دارد، توجه کرد. او با قصه زندگی می‌کند. من همیشه به مربی‌ها و والدین گفته‌ام که باید توبه کنیم، اگر شب‌ها کودکان را با قصه خوابانند.»



عکاس: غلامرضا بهرامی

## شعر

خانم مهتاب شهیدی، مجری مراسم، با لحنی گرم سلام می‌کند و می‌گوید: «چرا مراسم این قدر رسمی است؟ می‌خواهیم کمی خودمانی شویم.» بعد شعری می‌خواند: «باغ کوچکم / صبر کن / سرفه‌های خشک تو / خوب می‌شود با عصاره بهار و سوپ سبز عید / از چمن لباس تازه می‌خری / نونوار می‌شوی با حریری از شکوفه سپید / می‌رسد بهار / تا دوباره خاک خشک را زبرورو کند / چادر مجاله تو را اتو کند.» در بین صدای دست‌ها شاعر این شعر، خانم کبری بابایی، روی صحنه می‌آید تا درباره شعر و شعرخوانی گفت‌وگو کند. او می‌گوید حالا که از روی صحنه چهره‌ها را می‌بیند خودمانی‌تر می‌شود. بعد از سلام به حضار، با خنده می‌گوید، «دیگر نمی‌دانم چه بگوییم» و اینجاست که مجری همایش سراغ اولین سؤال می‌رود. بابایی باید ابتدا به این سؤال پاسخ دهد که: «چرا در عصر فناوری که این همه سرگرمی برای کودکان وجود دارد، باید برای آن‌ها شعر خواند؟» او بدون فکر و انگار که این سؤال برایش آشناست، شروع می‌کند به صحبت کردن: «این سؤال بحثی ابتدایی دارد. مشکلی که وجود دارد این

نرفته باشند. اینترنت همه جا در دسترس است و بچه‌ها ممکن است اسباب‌بازی‌های پیشرفته و خیلی سرگرم‌کننده‌ای داشته باشند. همه این‌ها اتفاقاً زنگ خطری است که ما چیزهایی را که برایمان مهم است از یاد نبریم. خود شعر حداقل اتفاقی که می‌تواند در ذهن بچه‌ها ایجاد کند آن قدر بزرگ است که هزاران اسباب‌بازی پیشرفته شاید نتوانند. بسیاری از کشورهای پیشرفته خیلی روی شعر و قصه کار می‌کنند و برای آن برنامه‌ریزی دارند. آن‌ها ظرفیت‌های شعر و قصه را توانسته‌اند پیدا کنند و اهمیتش را احساس کرده‌اند. حداقل اتفاقی که گفتیم با شعرخوانی برای خود ما و کودکان می‌افتد، این است که بخشی از زحمت زبان‌آموزی را به عهده شعر می‌گذاریم. تا جایی که می‌بینیم بچه‌هایمان وقت حرف زدن از کلمات بیشتری استفاده می‌کنند؛ دایره واژگانشان گسترده شده و حرف‌های ما را بهتر متوجه می‌شوند. البته به همان نسبت که می‌توانند بهتر حرف بزنند بهتر هم می‌توانند فکر کنند و در نتیجه، تصمیمات بهتری بگیرند. فقط همین زبان‌آموزی را که در نظر بگیریم فکر نمی‌کنم کسی باشد که بخواهد این امکان را از فرزندش بگیرد. برای مربیان مهد هم شعرخوانی اهمیت زیادی دارد. مربی با شعرخوانی می‌تواند نتیجه کار خودش را در کلاس ببیند. این کمک را می‌کند ولی به شرط اینکه اصولی را در مورد آن بدانیم و شعر و قصه‌ای را که می‌خوانیم، خوب انتخاب کنیم.»

### شعرهای «مهدکودکی»

شهیدی، مجری مراسم، رو به مخاطبانی که حالا تعدادشان کمی بیشتر شده است، می‌گوید: «دوستان، می‌خواهم یک تقبل به شما برسانم. در پایان مراسم قرار است به کسانی که به سؤالاتی که طرح می‌شود پاسخ درست بدهند جوایزی اهدا شود.» بعد با خنده از بابایی که پشت میزی روی صحنه نشسته است می‌پرسد: «خانم بابایی، شعرهای اصطلاحاً مهدکودکی که برای بچه‌ها خوانده می‌شود، چطور هستند؟» کبری بابایی می‌گوید: «بله یک سری از شعرها مهدکودکی هستند؛ یعنی کودکی در منطقه‌ای از تهران یک شعر را بلد است و بچه‌ای در شهر دیگر هم با سبک زندگی متفاوت آن را حفظ است. انگار این قدر دست‌به‌دست شده و سینه

مربی با شعرخوانی می‌تواند نتیجه کار خودش را در کلاس ببیند



است که وقتی حرف از یک مسئله علمی می‌شود، مثلاً وقتی باید یک آزمایش علمی انجام دهیم، همه ما احساس می‌کنیم که باید در مورد آن مطالعه کنیم و یاد بگیریم ولی وقتی حرف از شعر و قصه می‌شود، به‌طور ناخودآگاه چون از کودکی و خردسالی با آن روبه‌رو بوده‌ایم، احساس می‌کنیم چیزی برای یادگرفتن در آن نیست و لازم نیست برای آموزش دیدن به سراغش برویم. فکر هم می‌کنیم که همه آن چیزی که یاد گرفته‌ایم چیزهای خوب و درستی هستند. اتفاق بد از اینجا شروع می‌شود. از اینجا که ما یک امکان بزرگ داریم که بچه‌ها و خودمان را با آن رشد بدهیم ولی به خاطر اینکه دانشمان در موردش کم است، سطحی‌ترین و کمترین برداشت را از آن می‌کنیم و نتیجه هم گاهی ممکن است خوب نشود.»

### کاری که شعر می‌کند

بابایی در اینجا در جواب سؤالی که از او شده است، می‌گوید: «دنیای امروز به سمت فناوری رفته است و گاهی بچه‌های ما بهتر از ما از تلفن همراه استفاده می‌کنند؛ حتی اگر هنوز مدرسه

به بچه‌ها یاد بدهد، هم همه قصه‌های قرآنی را، بدون هیچ تغییر و مناسب‌سازی برای گروه سنی مورد نظرمان، و هم اسم ائمه و غیره را. هر یک از این‌ها نیازمند یک بازه زمانی طولانی است و با یک شعر و قصه و کتاب نمی‌توان این کار را کرد. بعد، وقتی مجری از او می‌پرسد «پس چطور مفاهیم قرآنی و مذهبی را به کودکان آموزش دهیم» ادامه می‌دهد: «من اولین بار که وارد این فضا شدم هیچ فیلتری نداشتم؛ یعنی فکر می‌کردم اگر قرار است شعر برای سوره کوثر سروده شود، باید مفهوم سوره کوثر را در آن بگنجانم. بعد متوجه شدم که این‌طور نیست و انتظاری که کارشناس‌ها از ما دارند این است که شعری درباره دختر خوب بگوییم. کم‌کم متوجه شدم بچه‌ها دختر خوب بودن را می‌فهمند و بعدها هم می‌توانند همه مفاهیمی را که در سوره کوثر آمده است بفهمند اما فعلاً نیازشان همان دختر خوب بودن است. لازم است در زمان خودش مفاهیم را به بچه‌ها بگوییم. عجله و شتاب‌زدگی باعث شده است که ما اطلاعات زیادی به بچه‌ها بدهیم که عمق کمی دارد. در صورتی که اگر بچه‌ها کوچک‌ترین مفهوم را به‌طور کامل دریافت کنند، خیلی بهتر است.»

### بچه‌ها شاعر می‌شوند

مجری با لبخند رو به مادران می‌گوید: «احتمالاً تجربه این را داشته‌اید که کودکان پنج سال به بالا بتوان احساسشان به شما یا اسباب‌بازی‌هایشان را با آهنگی مثل شعر بگویند؟» چند نفر از مادران با خنده تأیید می‌کنند. بعد مجری نظر خانم بابایی را در این باره می‌پرسد. او با خنده جواب می‌دهد: «خب کودک در این جور مواقع واقعاً دارد شعر می‌گوید و از بعضی شاعران هم بهتر این کار را می‌کند. ما معمولاً در مقابل این اتفاق دو واکنش داریم. والدین یا جدی می‌گیرند یا اصلاً اهمیت نمی‌دهند؛ مثلاً ممکن است حتی به بچه بخندند یا زیادی تشویقش کنند. در این وقت‌ها کودک دارد حرکتی را شروع می‌کند و اینکه آن را ادامه دهد یا نه، ربط زیادی به شما دارد. او کار طبیعی خودش را انجام می‌دهد. هنوز تصمیم نگرفته است شاعر شود. ولی دارد استعدادی را که بخشی از وجودش هست و ما نمی‌دانیم چقدر است، نشان می‌دهد. عموماً وقتی ما استعدادی را در بچه‌هایمان می‌بینیم، سعی می‌کنیم پرورشش دهیم و بیشترش کنیم. چطور این کار را بکنیم؟» یکی از خانم‌های حاضر در همایش می‌گوید: «برای کودک شعرهای خوب بخوانیم.» صدای خانم دیگری هم شنیده می‌شود: «با او در فعالیتش همراهی کنیم و در کنارش باشیم.» بابایی این دو نظر را تأیید می‌کند و اضافه می‌کند: «و اینکه در فواصل مختلف به او موضوع بدهیم و ما شروع‌کننده باشیم و او ادامه‌دهنده، و این را به‌صورت تمرین هفتگی یا روزانه در بیاوریم. کم‌کم کمترین اتفاقی که برای بچه می‌افتد این است که آثاری را خلق کند که حتی اگر معنی و مفهوم خاصی هم نداشته باشند، مال خودش هستند.» خانم بابایی، شما که شاعر هستید می‌توانید مثلاً بیت اول را بگویید و باقی را کودک ادامه دهد. ما چه کار



به سینه نقل شده و در جزوه‌ها آمده که همه جا پخش شده و یک نوع الگو شده است. این در حالی است که ما هنوز هیچ کتاب مرجعی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستانی‌هایمان نداریم که همه بخواهند یکسان از آن استفاده کنند. بعضی از این شعرها خوب‌اند و می‌توان از آن‌ها بهره برد اما بعضی دیگر از ساده‌ترین قواعد شعری هم بی‌بهره‌اند؛ مثلاً ما حداقل انتظارمان از یک شعر این است که قالب درستی داشته باشد، ولی می‌بینیم که بعضی شعرها نه قافیه دارند و نه وزن درست. حتی در بحث محتوا هم هر بیتشان یک ساز می‌زند و پراکندگی دارند. یک بخش مشکل ما نبودن منبع است اما قسمت دیگر به خود والدین و مربی‌ها برمی‌گردد. آن‌ها دنبال شعر خوب نمی‌روند. در چنین اوقاتی، اگر من مربی باشم و بدانم اختلالی وجود دارد، وظیفه دارم بروم و شعرهای مناسب را پیدا کنم. اگر هم مادر باشم، باید یک کار تکمیلی انجام دهم که دریافت‌ها و یافته‌های فرزندم در مهم‌ترین سن زندگی‌اش - که بیشترین دریافت را می‌تواند داشته باشد - به چیزهای ضعیف و سطحی محدود نشود. او بحث شعرهای مذهبی را هم وارد صحبت‌هایش می‌کند: «در شعرهای مذهبی ما کارمان سخت‌تر هم می‌شود. عزیزان، فکر نمی‌کنم درست باشد که انتظار داشته باشیم قصه و شعر هم اصول دین

عجله و شتاب‌زدگی باعث شده است که ما اطلاعات زیادی به بچه‌ها بدهیم که عمق کمی دارد. در صورتی که اگر بچه‌ها کوچک‌ترین مفهوم را به‌طور کامل دریافت کنند، خیلی بهتر است

«حفظیات من افتضاح است». اما به هر حال شعری می‌خواند.

### قصه‌ها

«بچه‌ها اصولاً تخیل را دوست دارند؛ یعنی عاشق قصه و رویاپردازی هستند. در داستان چون رویاپردازی و تخیل وجود دارد، بچه‌ها آن را دوست دارند. قصه‌ها کودکان را به یک دنیای تخیلی می‌برند و در آنجا سرگرم می‌شوند و لذت می‌برند.» این‌ها را عباس غدیر محسنی در پاسخ به این سؤال که «چرا کودکان عاشق قصه هستند» می‌گوید. او کارشناس مرکز تجربیات و ایده‌های نو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. به صندلی روی صحنه تکیه می‌دهد و ابتدا درباره تاریخچه قصه‌گویی در ایران صحبت می‌کند: «از حدود بیست سال پیش کانون پرورش فکری - که پرچم‌دار آموزش غیرمستقیم به کودکان است - اولین جشنواره قصه‌گویی در ایران را بنیان گذاشت. ده سال مداوم فقط مربی‌های کانون آمدند در جشنواره قصه گفتند و تجربه‌هایشان را در اختیار هم گذاشتند. بعد رسیدند به نقطه‌ای که ببینند آدم‌های آن طرف دنیا چطور به قصه‌گویی نگاه می‌کنند. ده سال پیش اولین دوره جشنواره بین‌المللی قصه‌گویی را کانون در تهران برگزار کرد. تازه آن زمان بود که ما

کنیم؟» خانم شاعر در جواب این سؤال مجری همایش می‌گوید: «اصلاً اشکالی ندارد. ببینید اگر خود شما به‌عنوان والدین یا مربی زیاد شعر بخوانید، سوژه برایتان فراوان می‌شود. به خاطر اینکه کلی شعر خوانده‌اید و از همان‌ها می‌توانید سوژه دریاورید. قرار نیست شعر بچه جایی چاپ شود. پس اشکالی ندارد که شروع از شعر دیگری باشد. اما این کودک وقتی به سن و مرحله نوشتن می‌رسد، راه‌های بیشتری در مقابلش باز می‌شود؛ می‌تواند بخواند و کلاس برود و راهش را بهتر و راحت‌تر پیدا می‌کند. اما اینکه خیلی ذوق‌زده شویم و بچه احساس کند که کار بسیار مهمی کرده هم غلط است. آن وقت بچه تصور می‌کند برای هر کار کوچکی که کرد، باید خیلی از طرف شما تشویق شود یا اینکه اگر کارش در جای دیگری با آن برخورد شما همراه نشود، ممکن است سرخورده شود.»

### شعر و سرود

بعد از سؤال‌های شهیدی، نوبت سؤال‌های حاضرین است. بابایی در پاسخ به سؤالی در مورد شعرخوانی با موسیقی و سرود جواب می‌دهد: «ببینید، در اینجا شما از دو ظرفیت استفاده می‌کنید: هم ظرفیت شعر و هم موسیقی. بخشی هم هست که سرود و ترانه است؛ یعنی برای شعر آهنگ ساخته می‌شود. این شعرها به‌صورت ترانه و سرود خوانده می‌شوند. در واقع، اینجا ظرفیت موسیقی به ظرفیت شعر اضافه شده است. اما تعریف ما از شعرخوانی شعری است که به خودی خود و بدون موسیقی هم جذاب باشد. مربی‌ها گاهی فقط کار با آهنگ را سر کلاس‌ها کار می‌کنند؛ چون فکر می‌کنند بچه‌ها شعرهای با آهنگ را بیشتر دوست دارند. من مخالف این نیستم و خیلی هم خوب است اما جای شعرخوانی بدون موسیقی را هم خالی نگذاریم تا فرزندمان فقط دنبال گوش دادن نباشد و خودش هم حاضر باشد شعری را که روی آن آهنگی وجود ندارد، بخواند.» اما یک شعر چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا کودک به خواندنش جذب شود؟ بابایی در پاسخ این سؤال می‌گوید: «شعر باید کودک را میخکوب کند. شیطنت بچگانه در آن باشد. خیلی از شعرها را که نگاه کنید متوجه می‌شوید آن را یک آدم بزرگ گفته است تا به فرزند شما چیزی یاد بدهد. این شعر بهتر است حداقل تعدیل شود، یعنی، بخشی از نگاه کودکانه هم در آن وجود داشته باشد. در شعر نباید نگاه از بالا به پایین داشت. وقتی چنین شعری را برای کودک می‌خوانیم، ممکن است او هم آن را برای شما بخواند و حفظ هم بکند اما لذتی از آن نمی‌برد. چیزی که ما گاهی در کار آموزشی فراموش می‌کنیم این است که باید لذت‌بخش باشد. اگر لذت‌بخش نباشد تأثیرش هیچ است. عاطفه و تخیل و اندیشه سه بال شعرند. به اضافه این‌ها، شعر باید زبان مناسب داشته باشد. هیچ کدام از این‌ها نباید کوچک‌تر از دیگری باشد؛ وگرنه شعر دچار ضعف می‌شود.» در پایان این بخش، از خانم بابایی خواسته می‌شود که یکی از شعرهایش را بخواند. او با خنده می‌گوید:

بچه‌ها اصولاً  
تخیل را  
دوست  
دارند؛ یعنی  
عاشق قصه و  
رویاپردازی  
هستند. در  
داستان چون  
رویاپردازی  
و تخیل وجود  
دارد، بچه‌ها  
آن را دوست  
دارند.  
قصه‌ها  
کودکان  
را به یک  
دنیای تخیلی  
می‌برند و در  
آنجا سرگرم  
می‌شوند و  
لذت می‌برند



فهمیدیم قصه‌گویی در دنیا بسیار جدی است. از آن تاریخ تاکنون ده دوره بین‌المللی برگزار شده است. «غدیر محسنی بعد درباره اهمیت قصه حرف می‌زند و اینکه کودک باید به کتاب خواندن عادت کند: «ما باید عادتشان دهیم که کتاب به دست بگیرند و با قصه انس پیدا کنند؛ یعنی ما باید جلو برویم تا آن‌ها دنبلمان بیایند. اگر تصور کنیم که باید منتظر باشیم بچه‌ها به آن رشد مورد نظر برسند، این اتفاق نمی‌افتد. ما کودکان را با قصه و کتاب آشنا نمی‌کنیم. خب، این کار سختی خودش را دارد. شما باید کنار بچه بنشینید و برایش قصه بخوانید یا خود کودک کتاب بخواند و ما هم کنارش باشیم اما ما به جای این‌ها ترجیح می‌دهیم یک پویانمایی برایش بگذاریم تا تماشا کند و آرام شود؛ در صورتی که او اگر کتاب خواندن را یاد بگیرد، با همان کتاب آرام می‌شود. به جای یک پویانمایی یا فیلم کتاب به دستش بدهیم. البته این‌ها هم خوب است اما باید سهمی هم برای کتاب قائل باشیم. یعنی بچه بازی بکند و بازی‌های رایانه‌ای هم انجام دهد، پویانمایی هم تماشا کند اما کتاب هم بخواند.» بعد از پایان گفت‌وگو با آقای غدیر محسنی، مجری همایش قصه‌ای برای حضاران می‌خواند.

### «چرا؟ چرا؟ چرا؟»

مریم پرسید: «امام حسین (ع) برای چی شهید شد، پدر بزرگ؟ برای چی قبول کرد با این همه دشمن بجنگه؟»

پدر بزرگ گفت: «برای اینکه نمی‌خواست ظلم و زورگویی رو قبول کنه، دختر کم.»

یاسین پرسید: «یعنی چی، پدر بزرگ؟»  
پدر بزرگ فکری کرد و گفت: «بذارید با قصه براتون بگم بچه‌ها.»

خانم کلر ژوبرت، نویسنده مسلمان و فرانسوی کودک و نوجوان است. او در ۱۹ سالگی با یک دانشجوی ایرانی در فرانسه ازدواج کرده و سال‌هاست در ایران زندگی می‌کند. آخرین کتاب او «چرا؟ چرا؟ چرا؟» است که درباره قیام امام حسین (ع) به سه زبان انگلیسی، عربی و فارسی نوشته شده است. آخرین کارشناس همایش اوست. نام او با صدای دست زدن حضار گره می‌خورد و کلر ژوبرت پشت میز می‌نشیند. اولین سؤال از او شاید جالب‌ترین سؤال است

ما باید  
عادتشان  
دهیم  
که کتاب  
به دست  
بگیرند و با  
قصه انس  
پیدا کنند؛  
یعنی ما باید  
جلو برویم  
تا آن‌ها  
دنبالمان  
بیایند

که یکی از خانم‌ها مطرح کرده و کلر ژوبرت و حضار را به خنده می‌اندازد. «داستان‌ها به زبان فارسی به ذهن شما می‌آید یا فرانسوی؟» او کنجکاو است بداند چه کسی این سؤال را مطرح کرده است. وقتی می‌فهمد، با لبخند توضیح می‌دهد: «زمانی اول به فرانسوی می‌نوشتیم و بعد به فارسی بازنویسی می‌کردم، اما چند سال است که چون با بچه‌های ایرانی زندگی کرده و انس گرفته‌ام، داستان به زبان فارسی به ذهنم می‌آید. به هر حال وقتی به فکر داستان هستم، وقتی دعا می‌کنم و حتی وقتی خواب می‌بینم، مقداری دو زبانه هم هست. الان قصه‌پردازی‌ام به زبان فارسی شده است.» بعد، او از تجربه‌هایش برای حضاران می‌گوید؛ از اینکه والدین و مربیان چه تأثیری در علاقه‌مند کردن بچه‌ها به کتاب دارند: «پسر اولم کلاس اول را که تمام کرد کتاب می‌خواند و هیچ مشکلی هم نبود ولی پسر دومم تا آخر کلاس سوم خودش کتاب به دست نمی‌گرفت. من کمی ناراحت بودم اما مطمئن بودم اگر تلاش کنم، روزی علاقه به داستان در او پیدا می‌شود. فکر می‌کنم اگر بچه‌ای کتاب دوست نداشته باشد، مقصر بزرگ‌ترها هستند. من سعی می‌کردم کتاب‌های خوبی برایش تهیه کنم. کتاب‌های رنگارنگ و کتاب‌هایی که از نظر ظاهری جذاب باشند. اول‌ها با هم می‌نشستیم و من یک قسمت می‌خواندم و او یک قسمت. از آخر کلاس اول این کار را می‌کردیم. حتی اوایل برای متن‌ها اعراب می‌گذاشتم. چون خودم که فارسی را در بزرگسالی یاد گرفته بودم، درک می‌کردم که ممکن است برایشان سخت باشد. برای بچه‌ای که کلاس اول را تمام کرده خواندن سخت است و ممکن است به خاطر این سختی، این کار را دوست نداشته باشد. وقتی با سختی می‌خوانیم لذت نمی‌بریم فقط تلاش می‌کنیم که درک کنیم. آن لذت را باید ایجاد کنیم. با پسر دوم این کار را کردم. حدود دو سال با هم کتاب می‌خواندیم. یک پاراگراف من می‌خواندم و یکی او. تا یک‌دفعه احساس کردم پرواز کرد. یک رمان به دست گرفت و تا آخرش را خواند. بعدش طوری شد که وقتی پدرش اصرار می‌کرد درس بخواند، کتاب درسی را روبه‌رویش می‌گرفت و پشت آن رمان می‌خواند. اصلاً نمی‌شد کتاب را از دستش گرفت. کتاب‌هایی را هم که دوست داشت، بدون اغراق ممکن بود ده بار بخواند. اگر ما کمی تلاش کنیم بچه‌ها حتماً علاقه‌مند می‌شوند.» ژوبرت یک نکته مهم را هم در تکمیل صحبت‌هایش درباره قصه‌خوانی می‌گوید: «قصه‌گویی و کتاب‌خوانی مخصوص کتاب‌های کوچک نیست. من وقتی بچه‌هایم نوجوان بودند، هر شب یک فصل از رمانی را برایشان می‌خواندم. با اینکه می‌توانستند بخوانند ولی دوست داشتم با هم باشیم. به نظرم حتی وقتی یک نوجوان علاقه نداشته باشد، می‌توانیم این علاقه را در او ایجاد کنیم. فقط باید وقت بگذاریم. حتی باید کسی را که علاقه‌مند است علاقه‌مند نگه داشت.» والدین و مربیان کلی سؤال دارند که قرار می‌شود بیرون از سالن همایش، در جایی که کتاب‌های کودک و نوجوان چیده شده است، آن‌ها را از کارشناسان بپرسند.

## داستان باید داستان باشد

همایش رسماً تمام شده است و حضار در گروه‌های چند نفری در سالن همایش یا بیرون از آن جمع شده‌اند و با هم صحبت می‌کنند. ما هم بیرون سالن خانم ژوبرت را پیدا می‌کنیم. او با اینکه فارسی را عالی و تقریباً بدون نقص صحبت می‌کند، از ما عذرخواهی می‌کند که شاید نتواند بعضی سؤال‌ها را خوب توضیح دهد. از این نویسندهٔ کودک و نوجوان می‌پرسیم: «چقدر باید حواسمان باشد که آموزه‌های دینی و آموزش‌های اخلاقی در قصه توی ذوق کودک نزنند؟» او سری تکان می‌دهد و می‌گوید: «خیلی! اگر بخواهیم یک مفهوم دینی را در داستان بگنجانیم باید دقت کنیم که یک مفهوم باشد. چون وقتی شروع می‌کنیم، دوست داریم بیشتر باشد ولی باید یک مفهوم به کار ببریم. حتی اگر مفهوم پیچیده‌ای است، بهتر است در یک داستان یک گوشه از آن را بگوییم نه بیشتر. بعد خیلی دقت کنیم که داستان ما واقعاً داستان باشد؛ یعنی بهانه‌ای برای گفتن مطلبی به کودک نباشد. یک داستان که روی یک مفهوم پایه‌گذاری شده و روی آن بچرخد. از طرفی، همهٔ اصول داستان‌نویسی در آن رعایت شده باشد؛ مثلاً مفهومی که در آن گنجانیم باید از طریق عملکرد شخصیت بیان شود نه راوی. یعنی ما از عکس‌العمل شخصیت ببینیم که به‌طور مثال یک کار اخلاقی است یا اینکه درست نیست.» او روی این نکته تأکید می‌کند که «داستان برای بیان خیلی از مفاهیم بس‌تر بسیار خوبی است؛ به شرط اینکه اصول داستان‌نویسی را رعایت کنیم و در طول داستان مفهوم ما به تصویر کشیده شود نه اینکه گفته شود.» کلر ژوبرت می‌گوید گوش دادن به قصه هنر گوش دادن را به بچه‌ها می‌آموزد و دقتشان را زیاد می‌کند: «قصه شنیدن و کتاب خواندن دقتشان را زیاد می‌کند. چون اگر دقت نکنند متوجه نمی‌شوند. به‌خصوص در این دنیا که همه‌اش سرعت و پراکندگی است. در بین این جاذبه‌های گوناگونی که وجود دارد، قصه خواندن و شنیدن خیلی به کمک بچه‌ها می‌آید.»

## قصه گفتن با صدای بلند

خانم ژوبرت سرگرم پاسخ دادن به سؤال‌های مادران می‌شود اما یک نفر دیگر هم بیرون سالن همایش ایستاده است. خانم مهتاب شهیدی، مجری مراسم که کارشناس و مدرس قصه‌گویی است و در طول همایش از همه سؤال کرده است. حالا نوبت ماست که از او چند سؤال کنیم: «خانم شهیدی، قصه‌گویی چقدر در تربیت کردن اهمیت دارد و این مهارت تا چه اندازه آموختنی است؟» شهیدی با لبخند و سریع جواب می‌دهد: «قصه‌گویی برای تربیت بچه‌ها لازم است. هر مادری باید قصه‌گویی را بداند. مادرهای ما هیچ‌وقت دورهٔ آموزشی ندیدند اما یک عمر برای ما قصه گفتند و ما لذت بردیم. در این دورانی که همه سرگرم دنیای مجازی هستند، قصه‌گویی به رفع نیازهای کودکان بسیار کمک می‌کند. شرکت در کلاس‌های

قصه‌گویی هم کمک می‌کند که مادران فوت‌وفن‌هایی را یاد بگیرند که با استفاده از آن‌ها، بچه‌هایشان از قصه شنیدن لذت بیشتری ببرند. از طرفی، اگر مادرها زیاد کتاب نخوانند نمی‌توانند قصه‌های زیادی در ذهنشان داشته باشند. به قول یکی از کارشناسان، یک مادر با معلم باید هزار تا قصه در آستینش داشته باشد تا بداهه و سریع با هر اتفاق و مناسبتی یک قصه برای فرزند یا شاگردش تعریف کند. باید مثلاً برای بچه‌ای که نمی‌خواهد مسواک بزند، سر بزنگاه یک قصه تعریف کنید. قصه گفتن برای کودک باعث گرایش او به سمت کتاب می‌شود و خودش کم‌کم از شما می‌خواهد و می‌رود به دنبال اینکه قصه پیدا کند.» خانم شهیدی مادر هم هست و به گفتهٔ خودش برای بچه‌هایش زیاد قصه می‌گوید: «یک شب برای بچه‌هایم قصه‌ای تعریف کردم. صبح که از خانه بیرون می‌رفتم، همسایهٔ طبقهٔ بالایی‌مان گفت: «بخشید... ما دیشب نشسته بودیم دم پنجره و به قصهٔ شما گوش می‌دادیم. گفتیم که راضی باشیید.» دیگر از فردای آن روز من قصه‌ها را با صدای بلندتر می‌گفتم که آن‌ها هم بشنوند. الان دختر خودم قصه گو شده. قصه از هر جنبه‌ای حائز اهمیت است. به والدین پیشنهاد می‌کنم که مطالعه کنند و همیشه برای آموزش دادن به دنبال روش‌های جدید و غیرمستقیم باشند. خلاق باشند و خلاقیت را در محور کارشان بگذارند.» شهیدی که جواب سؤال آخر مرا هم نپرسیده داده است، با خنده می‌گوید: «دیگر چه بگویم؟» جواب می‌دهم: «هیچی. خودتان همه چیز را گفتید.»

قصه‌گویی برای تربیت بچه‌ها لازم است. هر مادری باید قصه‌گویی را بداند. مادرهای ما هیچ‌وقت دورهٔ آموزشی ندیدند اما یک عمر برای ما قصه گفتند و ما لذت بردیم

## پایان

سالن همایش تقریباً از مادران و مربیان خالی شده است اما همه هنوز در مؤسسه مانده‌اند و در حال گفت‌وگو و در میان گذاشتن تجربه‌هایشان با یکدیگر هستند. انگار حالایی به رازی برده‌اند که در گذشته ساده از کنارش رد می‌شدند. می‌توانم تصور کنم که هزار و یک شب با هزار و یک قصه در انتظار کودکانی باشد که عطش قصه شنیدنشان در شب هزار و دوم هم تمام نخواهد شد.